

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.
برنامه ۹۰۷ غزل ۲۹۹۶ و ابیات انتخابی.

🍁 به نام خداوند عشق 🍁

🍁 گر من ز دست ، بازی هر غم پزولمی
زیرک نبودمی و خردمند ، گولمی

همان طور که مشاهده می کنیم:

هر بیت این غزل با اگر آغاز می گردد که بینش جدیدی را به ما القا می کند.

و مولانای عزیز جنبه های مختلف انسان را بررسی می نماید.

بیت اول غزل اشاره به این دارد :

هر غمی با درد همراه است و حاوی پیغام.
که پیام آن آگاهی و بیداری ماست که درونمان را منقبض می کند.

و ما را پریشان حال و نادان و احمق.

که زیرکی و دانایی زندگی از ما گرفته می شود.

و طرح زندگی این است که دیدن برحسب همانیدگی ها مرکزمان را انباشته و با بازی و شوخی هم هویت شدگی
ها که همان کم و زیاد شدن آنهاست درونمان آشفته و زندگیمان را سراسر گرفتاری و غم می سازد.

حال سوال اساسی و مهمی که باید از خودمان بپرسیم این است که:

چرا این همه گرفتاری و غم در زندگیمان بوجود می آید؟

و چرا با آمدن غم و اندوه درونمان این همه بهم می ریزیم؟

و چرا فضا گشایی نمی کنیم؟

که تا پیغام آگاهی و هوشیاری آن را دریافت نماییم؟

🍁 گر غمی آید گلوی او بگیر

داد از او بستان امیر داد باش

مولوی، دیوان شمس ، غزل ، ۱۲۵۸

در حالی که اگر غمی بیاید می توانیم به عنوان امتداد زندگی فضاگشایی کنیم و شناسایی.
که چرا با آن همانیده شده ایم؟

و گلوی آن را بگیریم و مسئولیت پذیر باشیم و با باز بینی کردن ، ریشه و علت آن را بیابیم.

و داد خود را از او بگیریم.

و در واقع این ما هستیم که امیر دادیم.

🍁 چونکه غم بینی تو استغفار کن

غم به امر خالق آمد کارکن

مولوی، مثنوی، دفتر اول ، بیت ، ۸۳۶

حال وقتی غمی بسراغمان می آید که ما را به هم می ریزد باید از زندگی معذرت خواهی کنیم.

او این غم را در درون مان ایجاد می کند که به ما هشدار دهد که مسئولیت پذیر باش.

کیفیت هوشیاری خود را در دردها و غم های هم هویت شده پایین نیاور .

و فعالانه و هوشیارانه روی مرکز عدمت کار کن.

خداوند فرصتی دوباره به تو می دهد که توبه و استغفار کنی و به سوی او بازگردی.

ور بوی مصرِ عشقِ قلاووز ، نیستی 

چون اهلِ تیهِ حرص ، گرفتارِ غولمی

مولوی ، دیوان شمس ، غزل ۲۹۹۶

اگر بوی عشق و معرفت و آگاهی خداوند راهنما و رهبر ما نبود.

و اگر ما توانایی و خاصیت فضا گشایی را نداشتیم.

چگونه می توانستیم خود را از دردهای هم هویت شده رها سازیم؟

و همچنان در بیابان همانیدگی ها سرگردان بودیم و گرفتار و حرص و طمع هر چه بیشتر هم هویت شدگی ها.

که هر همانیدگی غول است و آدرس اشتباهی به ما می دهد و ما را در بیابان خشکیده ذهن سرگردان می سازد درست مانند قوم حضرت موسی که:

همچو قوم موسی اندر حرتیه 

مانده یی بر جای چل سال ای سفیه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم ، بیت ، ۱۷۸۸

قوم حضرت موسی چهل سال در بیابان سرگردان بودند و صبح حرکت می کردند و عصر می دیدند که همان جای قبلی خود می باشند.

مولانای عزیز با این تمثیل می خواهد به ما یادآور شود که:

آیا ما بوی عشق و زندگی و مرکز عدم را قلاووز و راهنما و رهبر خود قرار داده ایم یا همانیدگی ها را؟

تا زمانی که ما عاشق هم هویت شدگی و من ذهنی مان هستیم مانند قوم موسی در جا می‌زنیم.

یعنی بعد از مدتی کار معنوی کردن می‌بینیم که هنوز من ذهنی داریم.

و دارای فکرهای همانیده که از یک فکر به فکر دیگر بر حسب هم هویت شدگی ها عمل می‌کنیم.

و غافل از اینم که کار معنوی کردن مسئولیت‌پذیری هوشیارانه می‌خواهد و زمان و وقت زیادی را می‌طلبد.

ور گلستان جان نبدی ممتحن نواز 

من چون صبا ز باغ وفا کی رسولمی؟

مولوی ، دیوان شمس ، غزل ، ۲۹۹

ممتحن در اینجا یعنی : درد هوشیارانه کشیدن است.

و حال ما چه بخواهیم و چه نخواهیم زندگی و خداوند ما را امتحان می‌کند.

و گلستان عشق و زندگی اش ممتحن نواز است.

اگر ما فضا را باز کنیم و با زندگی و مرکز عدم همکاری ،

در آغوش نوازش گرش که همان باغ و گلستان یکتایی و یکی شدن است ما را قرار می‌دهد.

و با فضای گشوده شده مانند باد صبا پیغام‌های عشق و زندگی آن را که اقرار به پیمان عهد قدیم الست است را دریافت می‌نماییم.

و وفادار به مرکز عدم باقی می‌مانیم و از جفا کاری و عهدشکنی که آوردن همانیدگی جدید است پرهیز می‌کنیم.

و همواره با دردهای هوشیارانه از امتحانات زندگی قبول می‌شویم که:

🍁 امتحان بر امتحان است ای پدر
هین به کمتر امتحان خود را مخر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

زندگی همواره در حال امتحان کردن ماست که ما بتوانیم با شناسایی عمیق و فعالانه هم هویت شدگی هایمان را بیندازیم.

و با شناسایی یک یا دو همانیدگی نباید خود را بخریم و بگوییم که هم هویت شدگی هایمان دیگر تمام شده است.

🍁 ساقیم، گر ندادی دارویِ فربهی
همچون لبِ زجاج و قدح در نُحولمی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۹۹۶

و اگر ساقی زندگی دارویی شفا بخش ایزدی اش را که همان زنده شدن به زندگیست که همواره لحظه به لحظه روی مرکز عدم ما کار می کند و عنایت و جذبه خود را به سوی ما روانه می سازد به ما نمی خوراند.

مانند لبه شیشه نازک به لحاظ روحی و روانی به سوی لاغری و دردهای نا هوشیارانه کشیده می شدیم.

و چهار بُعدمان خشکیده و فکر و عمل خلاقانه از ما گرفته می شد.

و حال انتخاب با ماست که:

سم من ذهنی را که داروی لاغری است و افکار درد زا و توهم زا آن را وارد چهار بُعدمان کنیم؟

یا اینکه اجازه دهیم ساقی زندگی داروی شفابخش خود را لحظه به لحظه در وجود خدایتمان سرازیر گرداند؟

🍁 زین مردم کار افزار ، زین خانه پر غوغا
عیسی نخورد حلوا کاین آخر خر آمد

مولوی ، دیوان شمس ، غزل ۶۱۳

و حال انتخاب با ماست که:

با فضا گشایی و کار کردن روی نور افزا باشیم؟
یا در من ذهنی کار افزا؟

و حال انتخاب با ماست که:

با مرکز عدم و فضای گشوده شده از جنس عیسی و حضور اولیه مان بشویم و از آخور این جهان مادی حلوهای
شیرین همانیدگی ها را نخوریم؟

و یا در این خانه پر غوغایی که هر همانیدگی حرف خودش را می زند دائماً در ستیزه و مقاومت باشیم و با تفاوت
ها ، در باورهای سطحی نگر در جنگ و جدال؟

🍁 چون نباشد قوتی پرهیز به
در فراق لایطاق آسان بجه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم ، بیت ۴۹۶

لایطاق یعنی : تاب نتوان آوردن

آسان بجه یعنی : به آسانی فرار کردن.

پس بنابراین انتخاب می کنم که:

اگر توانایی فضا گشایی و دردهای هوشیارانه را ندارم، بهتر است که از همانیده شدن بپرهیزم.

چون قوت و توانایی رهایی از دام هم هویت شدگی ها را ندارم و به آسانی نمی توانم از آنها بجهم.

🍁 مطرب عشق ابدم زخمه عشرت بزخم
ریش طرب شانه کنم سبالت غم را بکنم

مولوی ، دیوان شمس ، غزل ۱۳۹۵

پس بنابراین انتخاب می کنم که:

من مطرب عشق ابدی خداوند هستم و از جنس شادی و طرب.

و همواره ساز و نوایی شادی او را می نوازم.
و اگر چنانچه غم و اندوهی به سراغم بیاید با شناسایی و دردهای هوشیارانه سیلش را می کنم.

و اجازه نمی دهم که با من شوخی کند و شادی بی سبب را از من برباید.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است ، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

🍁 ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۳۰۸۷

پرانرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.
زهرا سلامتی از زاهدان.

